

بیانیه مشترک بین روسیه و چین که در مسکو و در ۱۱ سپتامبر صادر شد، منادی فاز جدیدی در سیاست خارجی روسیه در دوران پساجنگ سرد، بویژه باتوجه به روابط روسیه و آلمان و روابط روسیه با اروپا و بطور کلی با نظم جهانی است. برتری که در این جا جلب توجه می‌کند، اینست که مسکو در این سفر جدید تصمیم گرفت تا با چین همراه شود. این امر برای سیاست‌های اروپائیان، اوراسیا و بین‌المللی درکل از اهمیت بسیار زیادی برخوردارست... نخستین نشانه‌های اولیه میلیتاریسم آلمان در یک فرمایش خیره‌کننده در ماه مه سال ۲۰۱۷ ظاهر شد، زمانی که مرکل در مبارزه انتخاباتی آلمان بود، گفت که متعاقب انتخاب ترامپ به رئیس‌جمهوری و برگزیت، اروپا دیگر نمی‌تواند «کاملاً متکی» به آمریکا و انگلیس باشد. مرکل در میان جمع مردم در کمپین انتخاباتی در مونیخ، در جنوب آلمان گفت: «زمانی که ما می‌توانستیم کاملاً به دیگران متکی کنیم، گذشته است. من آن را تجربه کرده‌ام... ما اروپایی‌ها باید سرنوشت خودمان را بدست خود بگیریم... پوتین در یک سخنرانی ملی در مارس ۲۰۱۸، اظهار داشت که ارتش روسیه گروهی از سلاح‌های جدید استراتژیک را با هدف شکست سیستم‌های دفاعی غرب امتحان کرده است. پوتین با ارائه وینوهای که در پرده بزرگ نشان داده شد، درباره برخی از سلاح‌ها توضیح داد. او گفت، که سلاح‌های جدید روسیه دفاع‌های موشکی ناتو را «بی‌فایده» کرده است. در یک سخنرانی دیگر در سال ۲۰۱۹، پوتین آشکار ساخت که روسیه تنها کشور در جهان است که سلاح‌های ماوراء‌الصوت توسعه داده و مستقر کرده است. وی گفت: ما اکنون موقعیتی داریم که در تاریخ مدرن بی‌نظیر است. وقتی که آن‌ها (غرب) تلاش می‌کند به ما برسد، «هیچ کشوری سلاح‌های مافوق صوت ندارد، چه رسد سلاح‌های مافوق صوت با بُرد بین قاره‌ای». نه آلمان و نه ژاپن این آزادی را ندارند که بی‌پروا در برنامه «ننو میلیتاریستی» وارد شوند. هیچ‌کدام سیاست خارجی مستقل ندارند. نخست باید بر بسیاری از مخالفت‌های داخلی چیره شوند تا در مسیر نئومیلیتاریستی گام بردارند. در هر دو کشور، هنوز مباحثات ملی با پاسیفیسم پساجنگ غالب است که ارتش و هر عملیات آن را زیر سؤال می‌برد. هر دو کشور دارای ارتش‌های داوطلبانه هستند؛ هیچ‌کدام بدون پشتیبانی یا موافقت آمریکا ظرفیت شروع یک جنگ را ندارند؛ در واقع، هر دو قدرت‌های تکمیلی هستند و نه نیروهای اصلی در جایگاه خولشان به تنهایی. آلمان نمی‌خواهد از ناتو خارج شود، درحالی‌که ژاپن واقعاً نمی‌تواند به زندگی فکر کند بجز این‌که زیر سایه اتحاد نظامی خود با آمریکا باشد. در تحلیل نهایی، هر دو از نظر نظامی کشورهای اخته شده‌ای هستند که فاقد توانایی یا اراده سیاسی می‌باشند، زیرا که در جنگ جهانی دوم بازنده شده‌اند. مطمئناً، روسیه و چین با یک نئومیلیتاریسم جعلی در آلمان یا ژاپن تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. بنابراین مسئله چیست؟ جواب اینست آنچه که روسیه و چین را بهم نزدیک می‌کند، چالش سیستم‌های متحدی است که آمریکا در مرزهای آن‌ها جهت «مهار» آن‌ها قرار داده است. تمایلات ناسیونالیستی در هر دو، در لهستان و در شماری از کشورهای دیگر در اروپای مرکزی و شرقی وجود دارد که با مفهوم ضدروسیه در حال افزایش است. آمریکا به آلمان فشار می‌آورد تا درباره روسیه با لهستان و کشورهای بالتیک به یک توافق برسد، که البته این امر نیازمند آنست که برلین کاملاً حتی از ادامه باقی‌مانده استواییلیتیک سنتی خود در رابطه با مسکو بی‌خیال شود، و در عوض به یک گزینه خصمانه روی بیاورد... آمریکا گستاخانه امر حقوق بشر بین‌الملل را سیاسی می‌کند و از مسائل حقوق بشر بعنوان بهانه‌ای جهت مداخله در امور داخلی چین و روسیه بهره‌برداری می‌کند.

## اتحاد چین و روسیه (قسمت ۲)

نوشته: م. ک. بادراکمار

### برگردان: آمانور نویدی

«من در این لحظه حداقل بدنبال سرزمین‌های لهستان می‌گردم که به آلمان باخته است. آلمانی‌ها امروزه شروع به گشتن لهستانی‌هایی کرده‌اند که معتبرند، دارای دوربین‌های لیکاس، و قطب‌نماها، با رادار، آنتن‌های مشکوک، در هیئت‌ها، و در انجمن‌های دانشجویی مودی استان و با لباس محلی هستند. بعضی از آن‌ها شوپن را در قلب‌های خود دارند، و برخی دیگر بفرق انتقام هستند. اول، لهستان را که به چهار قسمت تقسیم کردند، تقبیح نمودند، ولی اکنون آن‌ها سخت در حال طرح ریزی برای پنج قسمت کردن آن هستند؛ در همین اثنی از طریق هواپیمای فرانسوی به ورشو پرواز می‌کنند تا با پشتیبانی مناسب، شاخه‌گلی بر نقطه‌ای بگذارند که زمانی گتو - ناحیه فقیرنشین بوده است. یکی از این روزها آن‌ها با موشک بدنبال لهستان می‌گردند. من، در همین اثنی، به لهستان با طبل و صدای بلند خود التماس می‌کنم. و این آن چیزیست که من التماس می‌کنم: لهستان باخته است، اما نه برای همیشه، همه چیز را باخته است، اما نه برای همیشه، لهستان برای همیشه نباخته است.»

- درام حلبی، گونتر گراس

دیپلماسی روسیه، که سنت باشکوهی در تاریخ مدرن دارد، بطور اتفاقی یا خودجوش اقدامات خود را انجام نمی‌دهد. دارای هوشیاری تاریخی قدرتمندی است. یادبودها و خاطرات گذشته و حال عمیقاً تعبیه شده است، و نویدانه در شعور جمعی فرو رفته است. واقعیتی که مختصر مورد توجه قرار گرفت، این است که بیانیه ۱۱ سپتامبر بین روسیه و چین در آستانه سی ام سالگرد معاهده حل و فصل نهایی در ارتباط با آلمان منتشر شد.

این باصطلاح معاهده «۲+۴» که در مسکو و در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۰، بین جمهوری فدرال آلمان آن‌زمان و جمهوری دمکراتیک آلمان به امضاء رسید - با متحدان سابق در جنگ جهانی دوم، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، آمریکا، بریتانیا و فرانسه بعنوان امضاء کنندگان مشترک - به وحدت آلمان رسمیت داد، که به مدت چهار و نیم دهه قبل یک کشور تقسیم شده بود.



مراسم امضای معاهده حل و فصل نهایی با توجه به آلمان: وزیر امور خارجه آمریکا، انگلیس، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، فرانسه، جمهوری دمکراتیک آلمان، و جمهوری فدرال آلمان (از چپ به راست)؛ مسکو، ۱۲ سپتامبر، ۱۹۹۰.

بدون تردید، بیانیه مشترک بین روسیه و چین که در مسکو و در ۱۱ سپتامبر صادر شد، منادی فاز جدیدی در سیاست خارجی روسیه در دوران پساجنگ سرد، بویژه باتوجه به روابط روسیه و آلمان و روابط روسیه با اروپا و بطور کلی با نظم جهانی است. برتری که در این جا طلب توجه می‌کند، اینست که مسکو در این سفر جدید تصمیم گرفت تا با چین همراه شود. این امر برای سیاست‌های اروپائیان، اورآسیا و بین المللی در کل از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

دو روز پس از صادر کردن بیانیه مشترک، در ۱۳ سپتامبر، وزیر امور خارجه روسیه، سرگئی لاوروف در مسکو تحسین شدنی ظاهر شد. کرملین. پرتین. کانال برنامه تلویزیونی دولتی روسیه ۱، جایی که از وی درباره شیخ تحریم‌های غرب با آلمان در نقش رهبری سؤال شد، که بار دیگر روسیه را در سایه «مورد ناولنی» و بویژه پروژه خطوط گاز نورد استریم ۲ (انتقال گاز) دنبال می‌کند. لاوروف ناراضایتی عمیق روسیه را با شرکای اروپایی خود در کلمات زیر خلاصه کرد:

«در اصل، پاسخ ژئوپولیتیک در طول این سال‌ها شامل شناخت این امر است که شرکای غربی ما قابل اعتماد نبودند، از جمله، متأسفانه، اعضای اتحادیه اروپا. ما برنامه‌های بسیار گسترده‌ای داشتیم، و مدارکی موجودست که مسیر برای توسعه روابط با اتحادیه اروپا در بخش انرژی و تکنولوژی پیش‌رفته، و تقویت همکاری اقتصادی را بطول کلی تنظیم کرده است. ما در یک فضای ژئوپولیتیک سهیم هستیم. باتوجه به جغرافیای مشترک، تدارکات، و زیربناهای ما در سراسر قاره اروپا، ما از امتیاز قابل توجهی بهره مندیم.

«مطمئناً یک اشتباه بزرگ برای ما و اتحادیه اروپا، همچنین کشورهای دیگر در این فضا، از جمله سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه اقتصادی اورآسیا، و انجمن ملل جنوب شرقی آسیا خواهد بود، که همچنین نزدیک است، باعث می‌شود تا از امتیازات نسبی ژئوپولیتیک و ژئو-اکنومیک خود در یک دنیای رقابتی فزاینده استفاده نکنیم. متأسفانه، اتحادیه اروپا منافع ژئو اکنومیک و استراتژیک خود را بخاطر علایق لحظه‌ای خود جهت تطبیق با آمریکا در چیزی که آن‌ها «مجازات روسیه» می‌خوانند، فدا می‌کند. ما (روسیه) با عادت کردن به این چیزها بزرگ شده ایم. اکنون درک می‌کنیم که ما در همه طرح‌های مرتبط آینده خود جهت زنده کردن مشارکت کامل با اتحادیه اروپا به یک تور امنیتی نیازمندیم. این به معنای اینست که ما نیاز به رهسپار شدن در مسیری هستیم که اگر اتحادیه اروپا به جایگاه منفی و مخرب خود بچسبید، ما به علاقه دمدمی آن متکی نخواهیم ماند و می‌توانیم توسعه خود را به تنهایی فراهم کنیم، و با آن‌هایی کار کنیم که با ما در یک شیوه برابر و آبرومند متقابل حاضر به همکاری هستند.»

میزان ناراحتی در افکار روس‌ها در این برهه از زمان، فقط می‌تواند با مرور خلاصه‌ای از تاریخ تحول وحدت آلمان در سال ۱۹۹۰ در چشم انداز قرار گیرد، آرزوهایی که این حادثه مهم در رابطه با روابط بین روسیه و آلمان بوجود آمد (که یک تاریخ عذاب آور دارد، حداقل را بگوییم) و آنچه که متعاقباً پس از سه دهه پس از آن معلوم شد. این داستانی بخرنج از فراموشی و حقه بازی سیاسی از طرف غرب است.

به لطف مزایای حاصل از آرشیو مطالب غیرمحرمانه که امروزه در دسترس است - بویژه، دفتر خاطرات روزانه ضروری سیاستمدار شوروی، آناتولی چیرنیایف، دستیار میخائیل گورباچف، مرتبط به دهه ۱۹۹۰ - می‌توان روابط پُریچ و خم روسیه با غرب در دوران پساجنگ سرد را بازسازی کرد.

## ترکیب خاطرات با آرزو

جهت بخاطر آوردن، بذر وحدت آلمان در پرسترویکای گورباچف در پشت صحنه تئاتر بزرگتر پدیده جهانی در زندگی بین المللی کاشته شد و در دهه ۱۹۸۰ در افق پدیدار شد. برنامه اطلاعات گورباچف امواج تکان‌دهنده ای در سراسر اروپای شرقی فرستاد، که قبلاً مبارزه با نارضایتی وجود داشت، و تقریباً یک‌شبه موجی از تحولات سیاسی در آن منطقه شروع شد که در نهایت دیوارهای مستحکم آلمان شرقی را تخریب کرد که برای تغییر سرسختانه غیرقابل نفوذ باقی‌مانده بود. (در برهه ای، دولت کمونیست آلمان شرقی مانع ورود رسانه های اساسی دولتی شوروی از نوع پرسترویکا و گلاسنوست در کشورشان و گمراه کردن افکار عمومی گردید.)

با این‌حال، در روی زمین منجمد یک کشور بظاهر ابدی از آلمان تقسیم شده، برای اولین بار نوری از امید پدیدار شد که وحدت آلمان ضرورتاً یک خیال واهی نبود، تازمانی‌که گورباچف در مسکو در مسند قدرت باقی بماند و برنامه اصلاحات وی ادامه یابد. بدون شک، غرب با درک آسیب‌پذیری گورباچف در برابر چاپلوسی، او را شیر کرد. (در دفتر خاطرات چرنیایف مملو از ثبت اشکال بسیار زیادی از چنین وقایعی است.)

ما تمایل داریم فراموش کنیم زمانی‌که متحدان ناتوی دوست آلمان غربی- بریتانیا و فرانسه- شروع به تحریک احساسات جدید در باره «مسئله آلمان» کردند، آن‌ها به گورباچف هشدار دادند که او جهت کسب احترام آن‌ها خیلی سریع عمل کرده است. آن‌ها اشاره کردند که بسادگی اروپا هنوز برای وحدت ملت آلمان آماده نیست. مارگرت تاچر، نخست وزیر وقت بریتانیا برای یک گفتگوی خصوصی با گورباچف به مسکو پرواز کرد. به همین‌صورت هم رئیس‌جمهور وقت فرانسه، فرانسوا میتراند. تاچر، براستی، اولین رهبر غربی بود که گورباچف را بعنوان ستاره درخشان در سیاست‌های شوروی در اوایل دهه ۱۹۸۰ کشف کرد که غرب می‌تواند با وی «معامله کند». اما، از قضا، وقتی‌که به مسئله آلمان رسید، گورباچف ملاحظیات آنگلو-فرانچ (انگلیسی- فرانسوی) را نادیده گرفت. مسئله این‌ست‌که، اتحاد شوروی- همان‌طوری‌که در واقع دولت جانشین کنونی فدراسیون روسیه است- قبلاً هرگونه روحیه انتقامجویی یا ترس‌های اتاویستی (برگشت به چیزی باستانی یا اجدادی- ترس و غریزه اتاویستی) (۳) درباره آلمان و در مورد جنایت‌های وحشتناکی که علیه مردم روسیه مرتکب شده بود را از خاطر خود دفع کرده است. (تخمین زده شده است که ۲۵ میلیون شهروند شوروی در جنگ جهانی دوم، متعاقب حمله نازی‌ها کشته شدند.)

برعکس، بریتانیا و فرانسه هنوز براین باورند که یک آلمان قوی نه بنفع آن‌ها و نه در کل بنفع اروپا است. آن‌ها می‌ترسیدند که زمان نشان دهد که یک آلمان متحد می‌تواند نقش خود را بعنوان سگ برتر در اروپا دوباره بازی کند و بر سیاست‌های قاره اروپا فائق آید. درست همان‌طوری‌که قبلاً دوبار در قرن ۲۰ رخ داده است. آمریکا موضعی دمدمی درپیش گرفت، منافع شخصی خود را اغلب از چشم انداز رهبریت فرا آتلانتیک هدایت کرد، و وضعیت سختی ایجاد کرد که یک آلمان متحد باید هنوز در ناتو باقی بماند. اصولاً، گفته معروف آرد ایسمای در باره ناتو هنوز در حساب و کتاب آمریکا نقش دارد - که سیستم اتحاد غرب بمعنای «اتحاد شوروی را بیرون نگه‌داشتن، آمریکایی‌ها را داخل کردن، و آلمان‌ها را زمین زدن است».

گداها نمی‌توانند انتخاب کننده باشند، و آلمان غربی بعنوان درخواست کننده ابتدا علاقمند بود که مسئله وحدت آلمان به سبک هنگ‌کنگ، فرمول «یک کشور، دو سیستم» حل و فصل شود، اگر فقط گورباچف نظریه کنفدراسیون بین آلمان غربی و شرقی را قبول می‌کرد. خلاصه، جهت کوتاه کردن داستان طولانی از مشاجره دیپلماتیک «چند قطبی»، گورباچف تندرهای درون دفتر سیاسی خودش را نادیده گرفت. کسانی‌که البته ادامه دادند تا علیه وی در طول سال کودتا کنند که سرانجام سقوط اتحاد شوروی را به ارمغان آورد- و اعتراضات آلمان شرقی را نادیده گرفت، با هلمت کوهل، صدراعظم آلمان غربی (و جیمز بیکر، وزیر امور خارجه آمریکا) معامله کرد تا پرچم سبز را جهت وحدت دو آلمان به اهتزاز درآورد.

هلمت کوهل پس از این نشست سرنوشت‌ساز با گورباچف بگونه ای هیجان‌زده شد که بنابر برخی گزارش‌ها وی بقیه باقی‌مانده شب را در خیابان‌های مسکو به پرسه زنی پرداخت - او بعلت هدیه غیرمترقبه از خدا نمی‌توانست بخوابد. هلمت کوهل عمل‌گرایی بود که شرایط سخت تحمیل شده توسط متحدان آلمان غربی را جهت وحدت آن پذیرفت. بدین‌صورت،

بجای این‌که متفقین از حقوق پساجنگ جهانی دوم خود بر آلمان چشم پوشی کنند و ارتش‌های خودشان را خارج نمایند، آلمان خط اُدیر- نایس(۴) را بعنوان مرز خود با لهستان می‌پذیرد و از همه ادعاهای ارضی فراتر از قلمرو آلمان شرقی صرف‌نظر می‌کند(ادعاهایش را بر بیش‌تر استان‌های شرقی تا لهستان و اتحاد شوروی سابق بطور مؤثر صرف‌نظر کند).

یک آلمان متحد، باید قدرت نیروهای مسلح خود را به ۳۷۰ هزار پرسنل کاهش دهد، برای همیشه از تولید، مالکیت، و کنترل سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیکی و شیمیایی منع شود، و برای همیشه کاربُرد کامل پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را بپذیرد. نیروهای نظامی مستقر در خارج را فقط با صلاح‌دید سازمان ملل انجام دهد، و هرگونه ادعای سرزمینی را در آینده کنار بگذارد(با یک پیمان جداگانه که مرز کنونی مشترک با لهستان را مجدداً تأیید کند، ضروری‌ست که مطابق با قوانین بین‌المللی، بطور مؤثر از قلمرو قدیمی آلمان مثل کالینگراد تحت محاصره روسیه در سواحل بالتیک و غیره چشم‌پوشی کند).

واضح است، هیچ چیزی در ارتباط با بازگشت بالقوه خشم آلمان نه فراموش شده و نه بخشیده شده است. اما از آن‌زمان خیلی چیزها در سه دهه تغییر کرده است. بسیاری خطوط گسل بوجود آمده است. **اول این‌که**، آلمان بخش عقب افتاده آلمان شرقی را با موفقیت ادغام کرد، خودش را با انضباط و دقت زیاد که مختص آلمان است بازسازی کرد، و بعنوان مرکز قوه محرکه اروپا برگشت (که اکنون با برگزیت و خروج انگلیس از اتحادیه اروپا برجسته تر می‌شود). **دوم این‌که**، لهستان هم بعنوان یک قدرت منطقه‌ای قد علم کرده و این‌که خرده حساب‌هایی قدیمی برای تسویه با آلمان و روسیه دارد. (لهستان که بتازگی ادعای خسارت جنگی از آلمان کرده است، و با رهبری آلمان در اتحادیه اروپا با تشکیل گروه ویسیگراد(۵) رقابت می‌کند، مشتاق است که کشورهای پیمان سابق ورشو و کشورهای بالتیک را زیر چتر خود قرار دهد). بعلاوه، در ورشو دولت ناسیونالیستی راست‌گرا در قدرت است که علیه باصطلاح ارزش‌های لیبرالی که آلمان اتخاذ کرده می‌جنگد، و مشتاقانه بدنبال تأسیس واحدهایی از پایگاه‌های نظامی آمریکایی در خاک خود است.

در همین اثنی، طرز تفکر و ذهنیت آلمان هم در ارتباط با روسیه تغییر کرده است، با عزیمت و مرگ گُل نسل سیاست‌مداران در رهبری که متعهد به «استپولیتیک»(۶) بودند، که ابتدا توسط ویلی برانت مطرح شد، و مبتنی بر این عقیده بود که اساساً روابط قوی با روسیه بنفع آلمان است. گذر از صدر اعظم آلمان، گرهارد شرودر به آنگلا مرکل، پایان دوران استپولیتیک بود که پایه سیاست‌های آلمان در قبال روسیه و الگوی کلیدی سیاست خارجی آلمان را تغییر داد.



پنجاه سال استپولیتیک: در یکی از نمادین‌ترین حرکات تاریخ مدرن اروپایی، ویلی برانت در جریان جنایات آلمان نازی در مقابل لوح یادبود قهرمانان قیام گتو ورشو، در ۷ دسامبر ۱۹۷۰ زانو زد.

## آبجو، چوب شور و باند افسران باواریایی

کُل این‌ها، به تنش‌ها بر سر گسترش ناتو بسوی شرق و بطرف مرزهای روسیه و رقابت ژئوپولیتیکی امروزی بین آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو از یک‌سو و روسیه از سوی دیگر بر سر جمهوری‌های پسانشوروی در امتداد مرزهای غربی روسیه و دریای سیاه و قفقاز اضافه کرده است. روسیه در صدد ایجاد یک تغییر روش بین اتحادیه اروپا و

اتحادیه اقتصادی اورآسیا است و در مقطعی مفهوم اروپای متحد را از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام به پیش ببرد، اما مرکل علاقه ای ندارد.

در همین اثنا، نخستین نشانه های اولیه میلیتاریسم آلمان در یک فرمایش خیره کننده در ماه مه سال ۲۰۱۷ ظاهر شد، زمانی که مرکل در مبارزه انتخاباتی آلمان بود، گفت که متعاقب انتخاب ترامپ به رئیس جمهوری و برگزیت، اروپا دیگر نمی تواند «کاملاً متکی» به آمریکا و انگلیس باشد. مرکل در میان جمع مردم در کمپین انتخاباتی در مونیخ، در جنوب آلمان گفت: «زمانی که ما می توانستیم کاملاً به دیگران متکی کنیم، گذشته است. من آنرا تجربه کرده ام ... ما اروپایی ها باید سرنوشت خودمان را بدست خود بگیریم».

بخشی از این اظهار نظر ممکن است «به لطف آجو، چوب شور و باند افسران باواریایی باشد که جمع مردم را سرگرم می کردند، همان طوری که، مفسر زیرک بی بی سی در آن روز صاف و آفتابی در مونیخ ملاحظه کرد، اما چیزی که قابل توجه بود این بود که حرف های مرکل بطور غیر عادی احساساتی و بطور غیر معمول بی محابا بود. این پیام در سراسر اروپا و روسیه طنین انداز شد: «با همه وجود روابط دوستانه با آمریکای ترامپ و برگزیت انگلیس را حفظ می کنیم. اما ما نمی توانیم به آن ها تکیه کنیم».

این امر منجر به بعضی تفکر و گمانه زنی ها شد که آلمان تحت مرکل از آمریکا دور می شود. اگرچه، در واقعیت، این بیش تر یک موضوع رابطه کج خلقی بین مرکل و پرزیدنت ترامپ بود و باصطلاح بهیچ وجه درباره تغییر و تحول حتمی خودش بعنوان یک گلیست آلمانی نبود. تفکر و تعمق، در واقع، از آن زمان به همان سرعتی که ظاهر شد، از بین هم رفت. واقعیت امر اینست که سیاستمداران آلمانی نسل مرکل بطور قاطعانه وفادار به «آتلانتیک» هستند. همان گونه که خود اوست - کسی که ارزش های لیبرالی مشترک» در روابط گسترده آلمان و آمریکای (بدون ترامپ) را مقدم می شمارد، و آنرا در هسته اصلی اتحاد ترانس-آتلانتیک می بیند. بنابراین، آن ها متعهد به ساخت یک ستون اروپایی قوی تر از ناتو هستند. این امر دوبار از تصور پرزیدنت فرانسه، امانوئل ماکرون در باره نیروی مستقل اروپایی برداشت شده است.

تعجبی ندارد که اروپایی ها روسیه را در تضاد با سیستم ارزش های غربی خودشان می بینند که بر اصول دموکراتیک، حاکمیت قانون، حقوق بشر، آزادی بیان و غیره بنا شده است. آن ها روسیه را چالشی سترگ تلقی می کنند که سیاست های تهاجمی و قاطعانه دارد و این که روسیه مرزهای ایجاد شده بین المللی را در آستانه اروپا حداقل چهار بار اصلاح کرده است. به زبان ساده، آن ها از بازخیز روسیه تحت ریاست پرزیدنت ولادیمیر پوتین شوکه شده اند.

وقتی که پوتین در سال ۲۰۰۷ در آخر دوره دوم ریاست جمهوری خود، آناتولی سردیکوف- رئیس سابق خدمات مالیات فدرال - را بعنوان وزیر دفاع بعنوان بخشی از تلاش جهت مبارزه با فساد در ارتش روسیه انتخاب کرد و اصلاحاتی انجام داد، تحلیلگران غربی ابتدا پیف - پیف کردند. اما، همان گونه که جنگ بین روسیه و گرجستان در سال ۲۰۰۸ نتوانی های عملیاتی نظامی روسیه را در مقیاس بزرگ آشکار ساخت، کرملین مصمم تر شد که توانایی های نظامی خود را بالا ببرد. بدین جهت، برنامه اصلاحات جامع برای همه جنبه های نیروهای مسلح روسیه آغاز بکار کرد - از اندازه کل نیروهای مسلح گرفته تا سپاه و سیستم فرماندهی آن، یک برنامه ۱۰ ساله جهت مدرنیزه کردن سلاح ها، بودجه های نظامی، توسعه سیستم های جدید سلاح برای هر دو، سلاح های بازدارنگی هسته ای استراتژیک و نیروهای متعارف و استراتژی امنیت ملی روسیه و دکترین نظامی آن.

این اصلاحات از هرگونه کوشش های قبلی در تغییر ساختار نیرو و عملیات های نیروهای مسلح روسیه به ارث رسیده از اتحاد جماهیر شوروی فراتر رفته است. تا سال های ۲۰۱۶-۲۰۱۵، تحلیلگران غربی که نخست باور نمی کردند، شروع کردند به نشستن و متوجه شدن که روسیه در بحبوحه یک نوسازی عمده از نیروهای مسلح خودش است، که ناشی از بلندپروازی پوتین جهت بازگردان قدرت ژرف روسیه و حمایت شده توسط درآمدهایی است که بین سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۱۴ به خزانه کرملین واریز شد، زمانی که قیمت نفت بالا بود. متخصص امور روسیه در بروکینگز، استیون پیفر در فوریه ۲۰۱۶ نوشت: «برنامه های نوسازی کل بخش های ارتش روسیه، شامل نیروهای هسته ای استراتژیک، هسته ای غیر استراتژیک و معمولی است. آمریکا باید دقت کند. روسیه ... قابلیت ایجاد مزاحمت اساسی را ابقاء کرده است. بعلاوه، در سال های اخیر کرملین آمادگی نوینی جهت کاربرد نیروی نظامی نشان داده است» (پیفر سریعاً بعد از مداخله نظامی روسیه در اوکراین و سوریه نوشت).

جهت اطمینان، پوتین در یک سخنرانی ملی در مارس ۲۰۱۸، اظهار داشت که ارتش روسیه گروهی از سلاح های جدید استراتژیک را با هدف شکست سیستم های دفاعی غرب امتحان کرده است. پوتین با ارائه ویدئوهایی که در پرده بزرگ نشان داده شد، درباره برخی از سلاح ها توضیح داد. او گفت، که سلاح های جدید روسیه دفاع های موشکی ناتو را

«بی‌فایده» کرده است. در یک سخنرانی دیگر در سال ۲۰۱۹، پوتین آشکار ساخت که روسیه تنها کشور در جهان است که سلاح‌های ماوراء الصوت توسعه داده و مستقر کرده است. وی گفت: ما اکنون موقعیتی داریم که در تاریخ مدرن بی‌نظیر است. وقتی که آن‌ها (غرب) تلاش می‌کند به ما برسد». «هیچ کشوری سلاح‌های مافوق صوت ندارد، چه رسد سلاح‌های مافوق صوت با بُرد بین قاره ای».

### کشورهای اخته شده و اسب های تراوا

کافیست که بگوئیم، «نظامی‌گری» آلمان باید در دید قرار گیرد. وزیر دفاع آنگرت کرامپ – کارن باوئر اخیرا در مصاحبه ای با شورای آتلانتیک گفت که «روسیه باید بفهمد که ما قوی هستیم و قصد داریم که این راه را دنبال کنیم». او گفت، آلمان متعهد شده که ۱۰ درصد نیازمندی‌های ناتو را تا سال ۲۰۳۰ فراهم کند و بودجه دفاعی را بالاتر ببرد و توانایی خود را جهت منافع آلمان بسازد.

بهرحال، نه آلمان و نه ژاپن این آزادی را ندارند که بی پروا در برنامه «نئو میلیتاریستی» وارد شوند. هیچ‌کدام سیاست خارجی مستقل ندارد. نخست باید بر بسیاری از مخالفت‌های داخلی چیره شوند تا در مسیر نئومیلیتاریستی گام بردارند. در هر دو کشور، هنوز مباحثات ملی با پاسیفیسم پسا جنگ غالب است که ارتش و هر عملیات آن را زیر سؤال می‌برد. هر دو کشور دارای ارتش‌های داوطلبانه هستند؛ هیچ‌کدام بدون پشتیبانی یا موافقت آمریکا ظرفیت شروع یک جنگ را ندارد؛ در واقع، هر دو قدرت‌های تکمیلی هستند و نه نیروهای اصلی در جایگاه خودشان به تنهایی. آلمان نمی‌خواهد از ناتو خارج شود، در حالی که ژاپن واقعا نمی‌تواند به زندگی فکر کند بجز این‌که زیر سایه اتحاد نظامی خود با آمریکا باشد. در تحلیل نهایی، هر دو از نظر نظامی کشورهای اخته شده ای هستند که فاقد توانایی یا اراده سیاسی می‌باشند، زیرا که در جنگ جهانی دوم بازنده شده اند.

مطمئنا، روسیه و چین با یک نئومیلیتاریسم جعلی در آلمان یا ژاپن تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند. بنابراین مسئله چیست؟ جواب اینست آنچه که روسیه و چین را بهم نزدیک می‌کند، چالش سیستم‌های متحدی است که آمریکا در مرزهای آن‌ها جهت «مهار» آن‌ها قرار داده است. تمایلات ناسیونالیستی در هر دو، در لهستان و در شماری از کشورهای دیگر در اروپای مرکزی و شرقی وجود دارد که با مفهوم ضد روسیه در حال افزایش است. آمریکا به آلمان فشار می‌آورد تا درباره روسیه با لهستان و کشورهای بالتیک به یک توافق برسد، که البته این امر نیازمند آنست که برلین کاملا حتی از ادامه باقی‌مانده استولیتیک سنتی خود در رابطه با مسکو بی‌خیال شود، و در عوض به یک گزینه خصمانه روی بیاورد.

بهمین‌صورت، در آسیا، آمریکا در اتحاد چهارگانه با ژاپن، هند و استرالیا محاصره چین را مدیریت می‌کند. آمریکا امیدوارست که بتواند کشورهای آسیا - پاسیفیک را بر ضد چین تبدیل کند. واشنگتن در این امر با هند پیش‌رفت کرده است، اما کشورهای جنوب شرقی آسیا از جبهه گرفتن بین آمریکا و چین خودداری کرده اند، و کره جنوبی مُردد است.

آمریکا بطور فزاینده ای با متوسل شدن به تحریم‌های یک‌جانبه علیه هر دو، روسیه و چین – که توسط سازمان‌های قانونی بین‌المللی حمایت نمی‌شوند، و از طریق افزایش فشار فرامرزی و با استفاده از قوانین ملی خود کشورهای دیگر را مجبور می‌کند که در صف رژیم‌های تحریم و قوانین داخلی باشند، و این اغلب در مغایرت با قوانین بین‌المللی و منشور سازمان ملل است. شرکت‌های اروپایی که در پروژه خط لوله گاز ۲ نورد استریم ۱۱ میلیارد دلاری روسیه کار می‌کنند، با تحریم‌های آمریکا تهدید شده اند.

بهمین‌صورت، آمریکا از تحریمات بعنوان سلاحی جهت تشر زدن به کشورهای کوچکی مانند سریلانکا استفاده می‌کند تا به پروژه کمر بند و جاده، که شرکت‌های چینی متعهد به انجام آن هستند، خاتمه دهد.

هند در منطقه اقیانوس هند، نیز همان نقشی را بازی می‌کند که لهستان در کناره های غربی اروپا، بعنوان اسب تراوا ای استراتژی منطقه ای آمریکا بازی می‌کند.

تغییر رژیم در سال گذشته در مالدیو به فرجام منطقی خود رسیده است - تأسیس یک پایگاه آمریکایی که دیه گو گارسیا را تکمیل می‌کند و «زنجره دوم» را جهت دیده بانی، و مرعوب ساختن نیروی دریایی چین در اقیانوس هند محکم می‌کند.

آمریکا، با حمایت هند، رهبری تازه منتخب سریلانکا را تحت فشار قرار می‌دهد تا سریعا معاهده های نظامی مذاکره شده را بتصویب برساند، مخصوصا، توافق نامه موقعیت نیروها که راه را جهت استقرار پرسنل نظامی در این جزیره آماده می‌کند، که استراتژیست ها از آن بعنوان ناو هواپیمابر نام می‌برند.

دوباره، آمریکا گستاخانه امر حقوق بشر بین الملل را سیاسی می‌کند و از مسائل حقوق بشر بعنوان بهانه ای جهت مداخله در امور داخلی چین و روسیه بهره برداری می‌کند. آمریکا تحریم‌هایی علیه کارمندان و مؤسسات چینی در ارتباط با مشارکت آن‌ها در شین‌جیانگ و هونگ‌کنگ تحمیل کرده است.

در حال حاضر از تحریم‌های احتمالی غرب علیه روسیه صحبت می‌شود که بنا بر گفته بعضی‌ها در مسمومیت آلکسی ناوالتی، اپوزیسیون فعال دست داشته است. روسیه در حال حاضر با بهمنی از تحریم‌های آمریکا در موارد مختلف مواجه شده است.

### دریاره نویسنده:

م. ک. بادراکومار، سفیر بازنشسته هندی تبارست که برای روزنامه های هندو و دیکان هرالد هند، ریویف دات کام، تایمز آسیا و بنیاد فرهنگ استراتژیک مسکو مقاله مینویسد.

**سمت های قبلی وی:** شغل دیپلمات برای ۳۰ سال در خدمت خارجی هند: در سفارت هند در مسکو (در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۷، ۱۹۹۸-۱۹۸۷) خدمت کرده است؛ دبیر دوم (۱۹۷۷-۱۹۷۹)، دبیر مشترک (۱۹۹۲-۱۹۹۵)، رئیس (۱۹۸۹-۱۹۹۱) بخش ایران- پاکستان- افغانستان و واحد کشمیر، وزیر امور خارجه؛ پُست هایی در مأموریت های هند در بن، کلمبیا، سنول؛ کاردار سفارت های هند در کویت و کابل؛ سرپرست عالی کمیساری در اسلام آباد؛ سفیر ترکیه و ازبکستان.

**علائق پژوهشی:** سیاست خارجی هند، روابط روسیه و هند، پاکستان، افغانستان و آسیای میانه، امنیت انرژی، نویسنده بسیاری از نشریات در هند و خارج در مورد روسیه، آسیای میانه، چین، افغانستان، پاکستان، ایران و خاورمیانه و همچنین در مورد مسائل انرژی و امنیت منطقه ای.

### برگرداننده شده از:

The Sino-Russian alliance comes of age—Part 2

M.K. Bhadrakumar

<https://mronline.org/2020/09/26/the-sino-russian-alliance-comes-of-age-part-2>

### منابع:

(۱)-

*The Treaty on the Final Settlement with Respect to Germany*

<https://usa.usembassy.de/etexts/2plusfour8994e.htm>

(۲)-

اتحاد چین و روسیه ( قسمت اول): م. ک. بادراکومار – آمادور نویدی

<https://mejalehhafteh.com/2020/11/24>

<https://amadornavidi.wordpress.com/2020/11/24>

-(۳)

*atavistic*  
Relating to or characterized by **reversion to something ancient or ancestral.**  
*'atavistic fears and instincts'*

<https://www.lexico.com/definition/atavistic>

-(۴)

the Oder-Neisse Line

-(۵)

Vysegrad Group

-(۶)

Ostpolitik", first propounded by Willy Brandt

**Willy Brandt's Forgotten Ostpolitik**

<https://www.socialeurope.eu/willy-brandt-forgotten-ostpolitik>